

بررسی تطبیقی سیمای سه عنصر عشق، عاشق و معشوق در دیوان صائب تبریزی و بیدل دهلوی

شهناز زرین خط^۱ - *زهرا وکیلی^۲

۱. دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، مدرس گروه آموزش ابتدایی، دانشگاه فرهنگیان، یزد، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه پیام نور، مرکز یزد،

ایران. رایانامه: Zahravakili779@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله (۱۴۳-۱۱۹)

عشق شاخصه اصلی بسیاری از اشعار و داستان‌های ادبیات جهان و یکی از محور ترین موضوعات ادبیات فارسی به ویژه ادبیات غنایی است. عنوانی پرشور که در دوران مختلف حیات بشر شاعران، نویسندگان و اندیشمندان بسیاری به آن پرداخته‌اند. در این میان صائب تبریزی و بیدل دهلوی دو شاعر بزرگ سبک هندی نیز به این شاخصه مهم و همراه همیشگی آن معشوق توجه داشته و در دیوان شعری خود آن را به کار برده‌اند. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی با هدف بررسی دیدگاه صائب تبریزی و بیدل دهلوی در مورد عشق و بیان ویژگی‌های ظاهری و اخلاقی معشوق به مقایسه غزلیات دیوان این دو شاعر پرداخته و نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد برخلاف آن که دیوان صائب تبریزی را دیوان امثال و حکم می‌نامند، وی عشق را جاری در تمام اجزای هستی و عناصر طبیعی جهان می‌داند و از موضوعات قابل توجه در دیوان صائب تبریزی است. در مقابل غزل‌های بیدل در چارچوب عرفان، اخلاق و فلسفه قرار داشته و گاهی در یک غزل تنها یک بیت عاشقانه وجود دارد و در بیشتر موارد عشق مطرح شده، عشق عرفانی و خدایی است.	<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۳</p> <p>واژه‌های کلیدی: ادبیات غنایی عرفان سبک هندی ادبیات تطبیقی</p>
---	--

۱. مقدمه

یکی از ساحت‌های اصلی ادبیات فارسی، ساحت غنایی آن است، شعری که گوینده آن از تمایلات و شور درونی و از احساسات و عواطف وجودی یا به تعبیری دیگر، از تأثرات خود در خصوص جوانی و پیری، زندگی و مرگ یاران و بستگان و طبیعت پیرامون خود سخن می‌گوید. این نوع ادبی بیش از هر چیزی بر حول محور عشق، عاشق و معشوق می‌چرخد و شاعران در آن، حرف‌های درونیشان را خطاب به معشوق در قالب غزل به لباس شعر می‌آرایند. «در شعر فارسی، ادب غنایی به صورت داستان، مرثیه، مناجات، بٹ الشکوی، گلایه و تغزل در قالب های غزل، رباعی، مثنوی و حتی قصیده مطرح می‌شود اما مهم‌ترین قالب آن غزل است. در غزل قهرمان اصلی، معشوق است و قهرمان دیگر که معمولاً خود شاعر باشد، عاشق» (شمیسا، ۱۳۷۳، ۱۱۹) البته در این میان، طرز نگاه هر شاعری نسبت به عشق و مسائل پیرامونی آن با شاعران دیگر تفاوت‌ها و تشابهاتی دارد. یکی از شاعران بزرگی که دیوانش مملو از مضامین گوناگون به ویژه مضامین غنایی است صائب تبریزی شاعر برجسته قرن یازدهم است. «تنوع عجیبی که در آثار صائب موجود است بیش از هر چیز شایسته توجه و امعان نظر است. مطلبی نیست که در آن داد سخنوری نداده و موضوعی نیست که حق سخن را در کیفیت آن ادا نکرده باشد. گاهی عاشقی مجنون و زمان عاقلی کاردان می‌باشد» (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۳۸۲) او مقصود خود را بسیار لطیف همراه با تخیلات شاعرانه بیان می‌کند و همین امر سبب گیرایی اشعار می‌شود: «لطف و گیرایی بعضی از اشعار صائب بیشتر در این است که گذشته از افاده مقصود اصلی که شاید بسیار هم ساده و متعارف است، شخص را از خود به در می‌کند و به عالم شیرین و روحانی و لذت بخشی سوق می‌دهد. من این کیفیت را بارها احساس کرده‌ام و شاید نتوانم آن را چون حقیقت ثابتی برای دیگران در لباس نارسای الفاظ جلوه دهم.» (همان: ۳۸۴) اما با وجود این لطف و گیرایی برخی محققان اشعار او را فاقد هرگونه ذوق و حال عاشقانه و عاطفی می‌دانند: «اگر صائب را در آن نوع شعر که غزلش می‌خوانند، شاعری عاطفی و با ذوق و شور و حال و وجد و نشاط بدانیم بی‌جاست و اگر او را مردی نکته یاب و صورت‌پذیر و متأمل در بیان نکات باریک و موی شکاف در خلیقات بشناسیم و بستاییم او خاتم سخنوران در این نوع کلام است.» (یغمایی، ۱۳۷۱: ۳۰۹)

«در غزلیات صائب شور و حال و وجد نشاطی که می‌باید نیست و برخلاف قول سعدی فنون و فضائل بر عشق و حال غلبه دارد.» (همان: ۲۹۹) اما در حقیقت «برخلاف آنچه بعضی‌ها می‌پندارند اشعار صائب و سایر پیروان سبک هندی خالی از شور و احساسات نیست. درست است که از این حیث به پایه اشعار سعدی و حافظ و غزل‌سرایان معروف دیگر که سراپا از

عشق و عاشقی، شیدایی و شیفتگی و سوز و گداز، عجز و انکسار گفتگو می‌کند، نمی‌رسد، ولی در حد خود مجموعه کاملی است از بیان احساسات و شرح دل‌باختگی و آشفتگی. صائب نیز چون همه صاحب‌دلان و صاحب‌نظران سینه‌ای آتش افروز و دلی پرسوز داشته، درد عشق کشیده و رنج هجران دیده، نیازها فروخته و نازها خریده، امیدها داشته و محرومیت‌ها برده، چگونه ممکن است سخنش از سوز خالی باشد و کلامش در دل اثر نکند.» (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۴۲۵) و برخی او را مغرور و خودپسند می‌خوانند «با نهایت جسارت عرض می‌کنم که بنده در ادبیات ایران هیچ شاعری را از بزرگان و اساتید بدین پایه مغرور و خودپسند نیافته‌ام.» (یعمای، ۱۳۷۱: ۳۰۹)

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی یکی دیگر از معروف‌ترین گویندگان سبک هندی به شمار می‌رود که سخنانش مرزهای شبه قاره هند را درنوردیده و افغانستان، تاجیکستان و تا حدی در ایران محبوبیت یافته است. بیشتر شهرت او در غزلیات فلسفی و عرفانی او است؛ «یکی از ویژگی‌های بنیادین غزل‌های بیدل، کاربرد نمادهای عرفانی است.» (واحد دوست، ۱۳۸۹: ۱۳۹) اما با مطالعه دیوان شعری بیدل متوجه می‌شویم که شعرش خالی از احساسات لطیف عاشقانه و غنایی نیست بلکه «به دلایل تاریخی و فرهنگی و تفاوت‌های رفتاری در زیست‌بوم او، معشوق، شکل و شمایل دیگری در شعرش یافته است به عبارت دیگر بسیاری از مضمون‌های عاشقانه شعر فارسی در شعر بیدل، دگرگون شده‌اند.» (مدرس‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۵۰)

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

ادبیات تطبیقی از دانش‌های نوین ادبی است و در آن پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعددی که در ادب گذشته و حال وجود دارد، انجام می‌گیرد.» (نوروزعلی، ۱۴۰۱/الف: ۱۰۶) نویسندگان در تصویرسازی‌ها، شیوه بیان احساس‌ها، انتخاب‌ها، قالب‌ها، موضوع‌ها و ترجمه‌ها و... از هم تاثیر می‌پذیرند و بر هم تاثیر می‌گذارند. (همان، ۱۴۰۱/ب: ۴۹۵) یکی از مسائل قابل توجهی که بسیاری از شاعران گذشته به آن توجه داشته و از آن بسیار سخن گفته‌اند، عشق است. صائب تبریزی و بیدل دهلوی نیز از جمله شاعرانی بوده‌اند که در دیوان اشعارشان به توصیف عشق و ویژگی‌های عاشق و معشوق پرداخته‌اند. از آنجا که برای درک عشق از دیدگاه شاعران باید به بررسی دیوان اشعارشان پرداخته شود، سعی بر آن گردید تا از میان موضوعات بی‌شماری که در دیوان صائب و بیدل وجود دارد، سیمای عشق و ویژگی‌های عاشق و معشوق از نظر ظاهری و اخلاقی در غزلیات این دو شاعر مورد بررسی

قرار گیرد تا روشن شود که آیا دیوان صائب و بیدل دارای مضامین غنایی عاشقانه است. منشا و تعریف عشق در دیوان آنها از کجاست و نگاهشان به معشوق چگونه است.

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

از آنجا که عشق به تعداد افراد نوع بشر در جهان جلوه و رخسار خاصی دارد و هر چه درباره آن سخن گفته شود باز هم ناگفته‌ها بسیار است، و با توجه به اینکه تا کنون پژوهشی تطبیقی حول اشعار غنایی دو شاعر مذکور صورت نگرفته در این مقاله در تلاشیم تا چهره عشق، عاشق و معشوق را در دیوان دو شاعر بزرگ سبک هندی بررسی کنیم و با واکاوی اشعارشان، به ویژگی‌های عاشق و معشوق و سیمای عشق از نگاه صائب تبریزی و بیدل دهلوی پی ببریم.

۳-۱. پیشینه پژوهش

اگر چه درباره صائب تبریزی و بیدل دهلوی و شعر آن دو کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌های بسیار تألیف شده اما تا آنجا که جستجو شد، در موضوع مقاله حاضر تحقیق و پژوهشی صورت نگرفته و برخی از مواردی که در این زمینه کار شده از این قرار است: بساک (۱۴۰۱) در مقاله «تصویرسازی‌های بدیع در غزلیات بیدل دهلوی» می‌نویسد: نازک خیالی‌ها، مضمون‌سازی‌ها و تصویرسازی‌های بدیع در غزلیات عبدالقادر بیدل دهلوی خواننده را با نوعی شگفتی، ابهام و پیچیدگی بیان روبرو می‌کند، بیشتر تصاویر اشعار او بازتاب یک صحنه و موقعیت است به گونه‌ای حسی و ملموس یا ذهنی و معقول که با بهره‌گیری خاص شاعر از کلمات شکل می‌گیرند.

علوی مقدم و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «تحلیل استعاره‌های مفهومی جهتی یا فضایی بن مایه «جنون» در منتخب غزل‌های بیدل دهلوی» به بررسی واژه «جنون» با تکیه بر نظریه معاشناختی پرداخته و در نتیجه آورده جنون با سرگشتی یا حرکت دورانی و گاه با گردش و چرخش و حرکتی رو به بالا و پایین مفهوم سازی شده است.

امیری و کرمی (۱۳۹۸) در مقاله «آیا واقعا یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت؟ (بررسی کارکردهای واژگانی، تشبیهی و تصویری زلف در غزلیات صائب تبریزی)»، واژه «زلف» را از میان عناصر مضمون ساز صائب مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه می‌رسد که شاعر در ضمن استفاده از مشبیه‌های ابداعی هم چون «ره خوابیده»، «رشته گلدسته» و «مصرع برای زلف» شبکه‌های تصویری زوجی متنوعی از آن آفریده است.

توحیدیان (۱۳۸۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «اوصاف عقل در تقابل با عشق و جنون در دیوان صائب تبریزی و دیگر عرفا» عقل یونانی را که پیرو نفس است، مانع و حجابی در راه رسیدن به سر منزل معرفت و حقیقت می‌داند و به تعبیر مولانا «عقل جزوی است که منکر عشق است.» همانطور که گذشت پژوهشی که به طور مشخص به بررسی تطبیقی سه عنصر مورد اشاره در این مقاله در دیوان صائب تبریزی و بیدل دهلوی صورت نگرفته و پژوهش حاضر از این منظر نوآورانه است.

۲. عشق، عاشق و معشوق در اشعار صائب و بیدل

۲-۱. منشأ و تعریف عشق

«عشق» یگانه گوهر آفرینش است که خداوند آن را در دست آدمی به ودیعه گذاشت تا به کمال برسد خواه این عشق زمینی باشد یا آسمانی، در آن نیرویی نهفته است که با کمک آن می‌توان به مفهوم زندگی دست یافت، اراده آدمی را به اوج رساند و توانا ساخت؛ ذات عشق تعریف پذیر نیست و بررسی منشأ آن در حقیقت بررسی کیفیت جنبه ادراکی عشق است و شناخت آن به شناخت انسان بستگی دارد، در واقع سخن از عشق توضیح خصوصیات و حالاتی است که در پی عشق در عاشق پدید می‌آید: «عشق پیوسته همان گونه معنا شده که انسان معنا شده است. هر نوع نگرش درباره ساختمان فیزیکی و درونی بشر می‌تواند نوع نگاه کردن به عشق را نیز مشخص نماید. عشق حد و مرز و تعریف ندارد و عشق ورزیدن هنری است که در آن احساس و سنت با هم درآمیخته است.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۹۲) پس به تعداد افراد بشر عشق معانی گوناگونی دارد از آن جمله: «افلاطون در رساله فدروس در ضمن خطابه اول سقراط می‌گوید: وقتی خواهش غریزی که از خود بیگانه است به اعتقادی که راجع به نیکی داریم، فایق آید و این خواهش مربوط به درک و تملک جسمی و لذت بردن از آن باشد و از شهوت نیرو گیرد، عشق نامیده می‌شود.» (مدی، ۱۳۷۱: ۴ و ۵) «ابن داوود اصفهانی، صاحب کتاب الزهره معتقد است که عشق از سماع و نظر پدید می‌آید یعنی از نگرستن به چهره زیبا یا شنیدن وصف زیبایی آن. عنصرالمعالی، صاحب قابوس نامه نیز بر آن است که عشق از دیدار ناشی می‌شود، اما «ممکن نگردد که به یک دیدار کسی بر کسی عاشق شود» بلکه «نخست چشم بیند، آنگه دل پسندد، چون دل را پسند اوفتاد، طبع بدو مایل شود.» (همان: ۳۱) صائب تبریزی نیز معتقد است عشق یگانه گوهر گران‌بهای جهان و چراغ بی زوال آفرینش است که هر چه غیر آن در این هستی بی ارزش است و هر زندگی بدون آن به پایان رسد، تلف شده است.

هر چه جز گوهر عشق است درین بحر کف است هر حیاتی که نه در عشق سرآید تلف است
(صائب، ۱۳۶۵: ۷۳۳)

گردون صدف گوهر یک‌دانه عشق است خورشید جهانتاب، نگین خانه عشق است
(همان: ۱۰۴۴)

عشق سبک سیر و سبک بار و بی قرار است و آدمی را بی قرار و سبک می‌کند، چون
داغی است که تمام وجود عاشق را در گرمای خود می‌سوزاند و این‌گونه خود را در سیمای او
نشان می‌دهد، جایگاه حقیقی آن دل است و باعث حیات عاشق می‌گردد:

عشق داغی است که مرهم نکند پنهانش چند بر چهره خورشید بمالی گل را؟
(همان: ۲۵۱)

حضور سوخته عشق در دل تنگ است که آرمیده بود تا شرار در سنگ است
(همان: ۸۳۸)

ز بیقراری عشق است بیقراری من مرا چو گاه سبک جذب کهربا کرده است
(همان: ۸۶۲)

عشق درمان دردهاست و آدمی را از جستجوی دوا بی نیاز می‌سازد.
ز درد، عشق مرا بی نیاز ساخته است ز جستجوی دوا بی نیاز ساخته است
(همان: ۸۵۷)

عشق چون راهی است که فراز و نشیب‌های آن تمامی بستگی به فردی دار، که در آن
قدم گذاشته است، اگر فرد از خود بگذرد راه برای او هموار و صاف می‌گردد، زیرا عشق نوعی
محبت است که اظهار وجود در آن گناهی بزرگ است:

راه عشق از خودی توست چنین پست و بلند اگر از خویش برآیی، همه جا همواری است
(همان: ۷۷۱)

در محبت کم گناهی نیست اظهار وجود تا نفس باقی است نتوان لب ز استغفار بست
(همان: ۶۰۸)

آن چنان که خواجه شیراز می‌فرماید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(همان: ۲۶۹)

و در این وادی بحثی از حلال و حرام وجود ندارد.

بیت الحرام دیگر و میخانه دیگرست در کوی عشق بحث حلال و حرام نیست
(همان: ۱۰۱۲)

مقام عشق بسته به معشوق است، هرچه معشوق ارزشمندتر عشق آن نیز ارزشمندتر خواهد بود.

رتبه عشق ز معشوق بلندی گیرد قمری از طعنه کوتاه نظران آزادست
(همان: ۷۱۷)

عشق با زیبایی همراه است و منبع عشق و حسن هر دو یکی است.
حسن و عشق از یک گریبان سر برون آورده‌اند این شرر در سنگ با پروانه گرم صحبت است
(صائب، ۱۳۶۵: ۴۸۷)

عشق هرگز پنهان نمی‌ماند و به هر طریقی که باشد خود را نمایان می‌کند و برای همه یکسان است و پیر و جوان نمی‌شناسد.

می‌کشد حرف از لب ساغر می‌پر زور عشق در دل عاشق کجا اسرار می‌ماند به جا
(همان: ۲)

خار و گل یکرنگ باشد در جهان اتحاد نیست فرق از یکدگر پیر و جوان عشق را
(همان: ۵۲)

بیدل نیز بسیار از عشق سخن گفته و در ابیات متعددی ویژگی‌های آن را بیان کرده است.
از دیدگاه بیدل، عشق مقام و جایگاه بلندی دارد و هوس هیچگاه نمی‌تواند به جایگاه عشق
برسد و در کنار عشق جای گیرد.

در بزمگاه عشق هوس را مجال نیست تا شعله گرم جلوه شود دود جسته است
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۸۹)

عاشق از خود اختیاری ندارد و همیشه تسلیم عشق است
عشق هر سو کشدم، چاره همان تسلیم است غیر خورشید، پر و بال ندارد شب‌نم
(همان: ۸۵۲)

هرکس که در راه عشق قدم می‌نهد باید از سلامت و تندرستی خود چشم‌پوشی کند و
تمام خطرات این راه را به جان بخرد زیرا عشق دریای بیکرانی است که وقتی سالک به سمت
آن می‌رود، موج‌های خطر به سمت سالک می‌آیند.

در ره عشق ز دل فکر سلامت غلط است گر همه سنگ بود شیشه به چنگ است اینجا
(همان: ۷۰)

ای حباب از سادگی دست دعا بالا مکن در محیط عشق جز موج خطر محراب نیست
(همان: ۲۰۷)

آتش عشق هرگاه در دل فردی اثر کند، آن دل معمور را ویران می‌کند زیرا عشق ویرانگر است و هر جا برسد همچون سیل خراب می‌کند.

التفات عشق آتش ریخت در بنیاد دل سیل شد تردستی معمار این ویرانه را
(همان: ۸۳)

در عشق به معموری دل غره مباحثید هر جا قدم سیل رسیده است خرابست
(همان: ۲۵۲)

۲-۱-۱. عقل و عشق

قرار گرفتن عقل و عشق در مقابل یکدیگر از جمله مضامین پرکاربرد ادبیات فارسی است، عزیزالدین نسفی به عاجز بودن عقل در برابر عشق اشاره می‌کند و می‌گوید: «ای درویش عشق براق سالکان و مرکب روندگان است هرچه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد، عشق در یک دم آن جمله را بسوزاند و عاشق را پاک و صافی گرداند. سالک به صد چله آن مقدار سیر نتواند کرد که عاشق در یک طرفه‌العین کند از جهت آن که عاقل در دنیاست و عاشق در آخرت است، نظر عاقل در سیر به قدم عاشق نرسد.» (نسفی، ۱۳۵۹: ۴۶۷) از دید صائب نیز راه عقل و عشق از هم جداست و در نزد اهل بصیرت عشق چون بیداری و عقل چون خوابی سنگین است. «تحقیر عقل در این مصاف از مضامین ثابت و یک پای اصلی اندیشه‌ی ادبیات عرفانی است.» (قراگوزلو، ۱۳۸۶: ۲۱۶)

پیش ارباب بصیرت گفتگوی عشق و عقل هست چون بیداری و خواب گران از هم جدا
(صائب، ۱۳۶۵: ۸)

جای شراب عشق نگیرد شراب عقل نتوان خمار بحر به آب گهر شکست
(همان ۹۹۰)

همانطور که اغلب ادبا و عرفا به آن اشاره دارند و رودکی خطاب به معشوق خود می‌گوید:
چمن عقل را خزانی اگر گلشن عشق را بهار تویی
(مدی، ۱۳۷۱: ۶۷)

و عین القضاة می‌گوید: «چون آفتاب عشق برآید، ستاره عقل محو گردد .. و این‌که «عاشقان را به ترازوی عقل خود مسنج که عشق از آن منزله بود که او را به ترازوی عقل بر توان سخت.» سنایی نیز عشق را برتر از عقل می‌داند:

عشق برتر ز عقل و از جانست لی مع الله وقت مردان است
(مدی، ۱۳۷۱: ۶۹)

بیدل در ابیات متعدد به عجز عقل در برابر عشق پرداخته و معتقد است آنان که عقل را بر عشق ترجیح داده، دچار ظلم شده و عافیت خواهان کمتر در راه عشق قدم گذاشته‌اند.

بر آن ستمزده بیدل ز عالم اوهام چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۹۱۰)

عافیت سنجان، طریق عشق کم پیموده‌اند دور می‌دارند ازین ره، خانه جوی خاله را
(همان: ۹۹)

از دیدگاه صائب نه تنها راه عقل و عشق از هم جداست بلکه عشق با زهد نیز ارتباطی ندارد و زهد چون شوره‌زاری است که تخم پاک عشق در آن ثمر نخواهد داد و گفتگوی با زاهدان سیاه دل، تلقین به خون مرده است.

در شوره زار نیست ثمر تخم پاک را بر زاهدان مخوان غزل عاشقانه را
(صائب، ۱۳۶۵: ۳۶۲)

گفتگوی عاشقی با زاهدان دل سیاه از سیه مغزی، به خون مرده تلقین کردن است
(همان: ۵۴۱)

تا جایی که از آثار بیدل نیز برمی‌آید «این عارف بزرگ روش عشق را اختیار نموده است و از همین جهت است که عشق را بر زهد ترجیح می‌دهد.» (اسیر، ۱۳۸۵: ۴۱) و شاید علت آن این است که «بین طریق زاهد با طریق صوفی برای رسیدن به خدا اختلاف نظر وجود دارد. فقها راه زهد را اختیار می‌کنند ولی صوفیان راه پرسوز و گداز عشق را برمی‌گزینند.» (خادمی، جوانی، ۱۳۹۳: ۴۷)

راست ناید با عصای زهد سر در راه عشق این بساط شعله، خصم پای چوبین بوده است
(بیدل دهلوی، ۱۳۸۶: ۶۰۲)

۲-۲. عاشق

عاشقانه زیستن همواره از وجوه بارز زندگی شاعران ما بوده تا جایی که می‌توان گفت: ارزشمندی شعر هر شاعری، بسته به میزان بهره‌مندیش از این موهبت الهی است. «عاشق» یکی از عناصری است که در کنار «معشوق» در شعر فارسی و خصوصاً نوع غزل آن بسیار مورد توجه بوده و در طی قرون متمادی در هر دوره‌ای از شعر فارسی، نگرشی خاص نسبت به آن وجود داشته است و هر شاعری بسته به بینش و آگاهی‌اش نسبت به این مفهوم و تجربه‌هایی که در ارتباط با آن دارد، به توصیف آن می‌پردازد. از دید صائب تبریزی نیز عاشق کسی است که تمام هستی خود را در راه عشق می‌دهد و رسوای روزگار می‌شود، اهل شکایت از معشوق و زمانه نیست، فروتن است و خودنمایی نمی‌کند و از سردی معشوق باری بر دل نمی‌گیرد، آشکار کننده اسرار است و هیچ رازی در دلش پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز مانع او برای رسیدن به محبوب نمی‌شود و محال است که از او غافل شود: عاشق همیشه در معرض

تهمت و ملامت است اما از آن روی گردان نیست و پند کسی را نیز قبول نمی‌کند و هرگز از معشوق جدا نمی‌شود.

عاشقان را شکوه‌ای از سختی ایام نیست مهره موم است کوه بیستون فرهاد را
(صائب تبریزی، ۱۳۶۵: ۲۷)

در حریم وصل از عاشق اثر جستن خطاست نیست ممکن خودنمایی در حرم محراب را
(همان: ۱۱)

عاشق شوریده را ترساندن از زخم زبان خار و خس سیلاب را در رهگذار افشاندن است
(همان: ۵۴۲)

عاشقان را سردی معشوق بر دل بار نیست شمع کافوری کند سرگرم تر پروانه را
(همان: ۱۱۵)

همیشه تهمت نظاره می‌کشد عاشق ز آفتاب خبر نیست چشم روزن را
(همان: ۳۱۳)

علاوه بر آن صائب برای عاشق ویژگی‌های دیگری نیز قائل است:

با شرم و حیا «شرم بلبل خار در چشم هوسناکان زده است.» (همان: ۶۲۴) غیرتمند
«طاقت دیدن هم چشم که دارد صائب؟/ دید از دور مرا بلبل و غوغا برداشت» (همان: ۸۰۰)
قانع «بلبلی را که به دیدار ز گل قانع شد» (همان: ۷۸۲) غافل: «به بوی گل ز خواب بی خودی
بیدار شد بلبل/ زهی خجلت که معشوقش کند بیدار عاشق را» (همان: ۱۹۳) امیدوار «تیره
بختی شب امید بود عاشق را/ ابر هر چند سیاه است گهربار ترست» (همان: ۷۲۶) بلاجو «چه
پروا از عتاب و ناز عشاق بلاجو را/ که عاشق مد احسان می شمارد چین ابرو را» (همان: ۲۱۵)
بی تاب و بی قرار «مپرس حال دل بیقرار از عاشق/ که در صدف نبود گوهری که غلطان
است» (همان: ۸۴۸) ثابت قدم و صبور «بود چون کوهکن در عاشقی ثابت قدم هر کس/ برون
آرد به جان بی نفس از سنگ شیرین را» (همان: ۲۱۳) عاشق از دید صائب می تواند، صفات
متفاوت دیگری نیز داشته باشد: «در بیان عواطف عاشقانه هم لازم نیست که مقررات ثابت و
خشکی فرمانروا باشد، چنانکه به راستی هم در عالم واقع چنین نیست، عاشق می تواند برنجد،
تندی کند، ترک معشوق بگوید و حتی قساوت و شقاوت به کار ببرد. خبر این گونه رفتار را
هر روز می شنویم، پس چرا باید در عالم شعر و شاعری تنها به بیان یکی از این گونه روابط
عاشقانه محدود و مجبور باشیم؟ صائب گاهی می خواهد که پا بر سر این مقررات تصنعی
بگذارد.» (ناتل خانلری، ۱۳۷۱: ۲۶۶) عاشق هم می تواند اهل شکایت باشد، طعنه بزند و ناز کند
و اگر خطایی از معشوق سرزد خود تنبیه‌اش کند:

سر حرف شکایت باز کردی بی سبب صائب میان عاشقان بدنام و رسوا ساختی خود را
(صائب، ۱۳۶۵: ۱۸۵)

سخن از پاکی دامن مگو ای ماه تردامن که پیش مهر کردی پشت خم تا ساختی خود را
(همان: ۱۸۵)

رسوایی معشوق نه جرمی است که بخشند عاشق نبرد شکوه به دیوان قیامت
(همان: ۱۰۷۶)

بیدل نیز قدم گذاشتن در راه عشق و طی کردن آن را دشوار می‌داند و عاشق در این راه می‌سوزد اما ثابت قدم باقی می‌ماند تا به محبوب خود برسد.

خاکستر است شعله‌ام، امروز خوشدلیم یعنی رسانده‌ام به صبوری شتاب را
(بیدل، ۱۳۸۶: ج ۱: ۱۹۱)

مشکلات این راه، فراق، بی توجهی‌های معشوق گاه ناله عاشق را بلند می‌کند طوری که تمام وجودش ناله می‌شود

یک سر مویم تهی از صنعت منقار نیست ناله اندود است از سر تا به پای عندلیب
(همان: ۳۵۱)

عاشق در برابر عشق اختیاری ندارد و عشق «چیزی است که بر جان سالک وارد می‌شود، مثل برقی گذران دل او را نوعی روشنی می‌بخشد.» (زرین کوب، ۱۳۴۴: ۳۷) بیدل نیز خود را در برابر خورشید عشق بی سلاح می‌داند و تسلیم است.

عشق هر سو کشدم، چاره همان تسلیم است غیر خورشید، پر و بال ندارد شب‌نم
(بیدل، ۱۳۸۶: ۶۸۵)

۲-۱-۲. ناز و نیاز

ناز و نیاز یکی از مضمون‌های غنایی متداول در غزلیات عاشقانه فارسی است و معشوق اهل ناز و عاشق پر از نیاز است. «در تمامی این روابط، زمانی که معشوق روی به ناز می‌آورد، طرف مقابل یعنی عاشق نیز خریدار ناز شده و احساس نیازمندی در او نمایان می‌گردد. سبب اصلی ناز معشوق نهفته در زیبایی خود اوست و منشأ نیاز در عاشق بیش از همه وابسته به ناز معشوق است.» (فرجی فر، ۱۳۹۱: ۱۷۷) احمد غزالی می‌گوید: «معشوق خود به همه حال معشوق است پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال عاشق است پس افتقار صفت اوست.» (یثربی، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

عاجزی از عاشق، از معشوق طنازی خوش است از سپند افتادن، از آتش سرافرازی خوش است
(صائب، ۱۳۶۵: ۵۱۴)

در سراپرده گوش تو ز سنگینی ناز ناله عاشق و آواز در هر دو یکی است
(همان: ۷۷۷)

بیدل نگاه متفاوتی نسبت به این امر دارد و وجود خود را مایه و سبب ناز معشوق می‌داند که اگر او نباشد معشوق پریشان حال می‌گردد.
طلسم ناز معشوقست سر تا پای من «بیدل» غبارم گر ز جا برخاست زلف او پریشان شد
(همان: ۶۱۱)

۲-۳. معشوق

در شعر غنایی، معشوق نقش اصلی و تعیین کننده را عهده‌دار و در واقع مدار ادب غنایی ایران است. «در این میان، طرز نگاه شاعران نسبت به معشوق و توصیف ویژگی‌های آن، دنیای پر رمز و رازی را در شعر فارسی به وجود آورده که عمری به درازنای حیات بشری و عاطفه انسان‌های مشرق زمین دارد. این معشوق پر رمز و راز، در طول حیات شعر فارسی دچار تحولات زیادی شده است، معشوقی که در ادوار نخستین شعر فارسی جنبه‌ای زمینی و قابل دسترس داشت با ظهور ادبیات عرفانی در هاله‌ای از تقدس و ابهام و رازناکی فرورفت و به معشوقی کلی و دست نیافتنی تبدیل شد. هرچند در برخی از ادوار مثل مکتب وقوع، جنبه‌های عینی‌تری یافت، اما کلی بودن و معلق بودن بین زمین و آسمان از ویژگی‌های اصلی آن بود. پس از عصر مشروطه به دلیل تحولاتی که در سرزمین ما رخ داد، شاعران به جنبه انسانی عشق، توجه بیشتری نشان دادند.» (روزبه، ۱۳۸۹: ۲۹۱)

۲-۳-۱. ویژگی‌های باطنی و اخلاقی معشوق

ویژگی‌های باطنی و اخلاقی معشوق می‌تواند به دو بخش تقسیم شود: ویژگی‌های مثبت و ویژگی‌های منفی، اما از آنجایی که هر دو شاعر از معشوق کم لطفی‌ها دیده‌اند، بیشتر از ویژگی‌های منفی معشوق سخن گفته‌اند. صائب در بررسی احوال معشوق به اوصافی نظیر خودنما، بی مهر، سنگدل، مغرور، صبور، محجوب، باحیا، بی توجه به عاشق، تندخو و... اشاره می‌کند. در دیوان بیدل نیز معشوق تا حدودی با ویژگی‌های اخلاقی و روحی معشوق در دیوان صائب دیده می‌شود و با ویژگی‌هایی چون: سنگدل، مغرور با شرم و حیا، به خود نازیدن و فخر فروختن، فریفتن، فتنه گر و بیدادگر توصیف شده است که به نمونه‌هایی از این ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

ویژگی‌های مشترک:

بی مهر

صائب و بیدل از نامهربانی‌های معشوق خود شکایت دارند و برای آنکه معشوق کمی لطف و مهربانی داشته باشد، صائب از سر شکایت اشک می‌ریزد و بیدل نیز دعا می‌کند خداوند دل معشوق را نرم کند.

نمی‌شد شب‌نم من خرج دامان گل و نسرين اگر یک ذره در دل مهر می بود آفتابم را
(صائب تبریزی، ۱۳۶۵: ۲۰۰)

زبان حال عاشق گر دعایی دارد، این دارد که یا رب مهربان گردان دل نا مهربانش را
(بیدل، ۱۳۴۱: ۴۳)

مغرور

معشوقی که در اشعار صائب و بیدل نمایان است، بسیار مغرور و بی درد است و غرور به او اجازه نمی‌دهد که به عاشق توجه کند.

حسن مغرور تو عاشق را نمی آرد به چشم ورنه با ذرات، مهر عالم آرا ساخته است
(صائب، ۱۳۶۵: ۵۵۶)

آه از آن مغرور بی دردی کز این ماتم‌سرا همچو اشک دیده بی نم تغافل کیش رفت
(بیدل، ۱۳۴۱: ۲۹۵)

سنگدل

حسن سنگین دل کجا، دلسوزی عاشق کجا شمع می راند به آب از چشم تر پروانه را
(صائب، ۱۳۶۵: ۱۱۶)

باغی که بهارش همه سنگ است دل اوست دشتی که غبارش همه آب است دل ما
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۳۵)

محجوب و شرمگین

یکی از ویژگی‌های که تا حدودی مثبت است و صائب و بیدل به معشوق‌های خود نسبت داده‌اند، ویژگی شرم و حیا است و معشوق به حدی محجوب است که حتی بوی گل نیز هیچ‌گاه گریبان او را باز ندیده است.

از تو محجوب تری یاد ندارد ایام بوی گل باز ندیده است گریبان ترا
(صائب، ۱۳۶۵: ۲۴۵)

شرمی که ما از آن گل رخسار دیده‌ایم مشکل که بی نقاب درآید به خواب ما
(همان، ۳۶۶)

یاران به شرم کوشید کان رمز آشنایی بی پرده نیست ممکن بیگانه وش نباشد

(بیدل، ۱۳۴۱: ۵۴۴)

ویژگی‌های اخلاقی معشوق از دیدگاه صائب:

شاید به نظر آید با وجود صفاتی چون غرور و سنگدلی و بی‌توجهی معشوق چرا باز صائب به او توجه دارد/ مؤتمن در این باب می‌گوید: «در دیوان صائب نیز اشعاری یافت می‌شود که حاکی از تحقیر نفس در مقابل معشوق است، اگرچه به اعتقاد من این گونه اشعار در حد خود مؤثر و پرسوز و دلنشین است، ولی برای آنکه اعتراض بی‌مورد معترضین را بی‌جواب نگذاشته باشیم می‌گوییم: صائب در عین دلدادگی و شیفتگی و اظهار عجز و بندگی، استغنا و بی‌نیازی خود را نیز از دست نمی‌دهد. خزینه دل را به خط و خال گدایان نمی‌سپارد. می‌سوزد و می‌گدازد، ولی از معشوقان بی‌وفا و نامهربان تحمل ناز و سرگرانی نمی‌کند و چنان‌که خود صریحاً می‌گوید تا دل نمی‌برد به کسی دل نمی‌دهد.» (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۴۲۱-۴۲۰)

منم که ناز به معشوق می‌کنم صائب و گرنه عشق که را بی‌نیاز ساخته است
(صائب، ۱۳۶۵: ۸۵۷)

عاشقان هم بر بساط ناز جولان می‌کنند بس که ناز از جلوه آن سرو خوش رفتار ریخت
(همان: ۴۷۱)

صبور

نگردد تنگ خلق عشق از بی‌تابی عاشق غباری نیست از ریگ روان در دل بیابان را
(همان: ۲۰۳)

بی‌توجه به عاشق

تو و دلجویی عاشق، زهی اندیشه باطل غبار خط مگر آرد به یادت خاکساران را
(همان: ۲۰۷)

تندخو

معشوق با اینکه چهره‌ای دلربا و زیبا دارد و از حسن و جمال چیزی کم ندارد، اما خلق و خویی تند دارد و عاشق را آزرده خاطر می‌کند.

هم جنتی از چهره و هم دوزخی از خوی نقدست در ایام تو سودای قیامت
(همان: ۱۰۷۶)

خودنما

هر عاشقی نسبت به معشوق خود حس غیرت و نگرانی دارد، به همین سبب صائب معشوق خود را که اهل خودنمایی است نصیحت می‌کند و از او می‌خواهد که خود را در معرض نگاه دیگران قرار ندهد.

دردسر خواهی کشیدن از هجوم بلبلان جلوه گاه گل مکن آن گوشه دستار را

(همان: ۳۲)

ویژگی‌های اخلاقی معشوق از دیدگاه بیدل:

بیدل صفات متفاوت دیگری را چون ستمگری، فریبکاری، فتنه‌گری و دارای ناز بودن را به معشوق نسبت می‌دهد.

ستمگر

در ادبیات عاشقانه فارسی اغلب از معشوق به عنوان موجودی قدرتمند، ستمگر و بی‌رحم یاد می‌شود که با زیبایی و جذابیت خود، دل عاشق را می‌رباید و سپس با بی‌مهری و بی‌اعتنایی او را به رنج می‌اندازد. این تصویر از معشوق که در تضاد با تصویر عاشق رنج‌کشیده قرار دارد، یکی از مهم‌ترین کلیشه‌های ادبیات عاشقانه فارسی است. «ستم ورزی و جفا کاری معشوق در پیشینه ادبیات غنایی ایران، بسیار برجسته است. بی‌اعتنایی‌ها و بی‌مهری‌هایی که در حق عاشق روا داشته می‌شود، تعبیر با جفا کاری معشوق می‌گردد. عاشق خواهان توجه کامل معشوق است لذا به محض مشاهده عدم توجه، بر می‌آشوبد و چنین معشوقی را بر اریکه ستم می‌نشانند و او را می‌نکوهد.» (عبدالعلی‌زاده و دیگران، ۱۴۰۲: ۵۵-۵۴)

آب زد بیدل به راهش عمرها چشم ترم آن ستمگر یک نگه انعام نتوانست کرد
(بیدل، ۱۳۴۱: ۶۶۷)

فریبکار

معشوق در اشعار بیدل فردی فریب دهنده است با آنکه وعده‌هایی به عاشق می‌دهد اما در نهایت او را فریب می‌دهد و داغ بر دل عاشق می‌نهد.

به صد الفت فریبم داد اما داغ کرد آخر گل اندام سمن بویی، چمن رنگ شرر خوبی
(همان: ۱۱۳۸)

فتنه گر و بیدادگر

ز بیدادت بهار ناز رنگین ز رفتار تو کار فتنه بالاست
(همان: ۲۴۱)

به خود نازیدن و خرامیدن

معشوق رفتاری سراسر ناز و عشوهِ دارد و بر خود می‌نازد و می‌بالد و عاشق نیز به او حق می‌دهد که با وجود دل بردن از عاشق بر خود بنازد.

چرا بر خود ننازد چهره پردازِ نیازِ من شکستی طره تا بستی به روی حال من رنگی
(همان: ۱۱۶۹)

بسکه از طرز خرامت جلوه مستانه ریخت رنگ از روی چمن چون باده از پیمانہ ریخت

(همان: ۱۹۵)

۲-۳-۲. ویژگی‌های ظاهری

یکی از عوامل مهم در ایجاد عشق در مراحل اول ویژگی‌های ظاهری است به همین سبب بسیاری از شاعران از جمله صائب تبریزی و بیدل دهلوی به ویژگی‌های ظاهری معشوق توجه داشته‌اند و در اشعار خود به آن اشاره کرده و به توصیف پیکر و اجزای صورت پرداخته‌اند. صائب تبریزی علاوه بر ویژگی‌های اخلاقی و باطنی، به اوصاف ظاهری معشوق نیز توجه دارد و به تصویرگری و جمال‌شناسی معشوق که یکی از بهترین عرصه‌های بروز اندیشه‌های عاشقانه است، می‌پردازد و با نگاه خاص خود دست به تصویرگری می‌زند و زیبایی‌های ظاهری (چهره و اندام) معشوق را توصیف می‌کند، البته معیارهای زیبایی در نزد افراد مختلف، گوناگون است:

ندارد حاجت مشاطه روی گل‌عذار ما پر طاوس مستغنی است از نقش و نگار ما
(صائب، ۱۳۶۵: ۲۲۵)

در جای جای دیوان بیدل دهلوی نیز شاهد جزئی‌ترین ویژگی‌های ظاهری معشوق از جمله پیکر و موی و چهره هستیم که هر کدام با ظرافت‌های شاعرانه و در نهایت دقت توصیف شده است. معشوق در دیوان بیدل فردی بلند قامت، کمر باریک، موی پریشان و فتنه‌گر و سیاه رنگ، خالی به رنگ مشکی در کنار ابرو، لبی خندان و خنده‌ای مستانه، چشمانی نافذ و خمار و نگاهی غارت‌گر دارد. که هر یک با نازک خیالی‌های شاعر توصیف شده است و در اینجا نمونه‌هایی از آن‌ها آورده می‌شود.

پیکر

پیکر معشوق در شعر فارسی نقش مهمی در بیان عشق و زیبایی دارد. شاعران از این نمادها برای ایجاد تصویری آرمانی از معشوق استفاده می‌کنند. این تصاویر اغلب با استفاده از زبان شاعرانه و استعاری به زیبایی معشوق می‌افزاید. صائب، معشوق را با پیکری سیمین، لطیف و معطر چون گل و قدی بلند توصیف می‌کند.

تن لطیف ترا عطر، خار پیرهن است به بوی گل مگشا چاک آن گریبان را
(همان: ۳۰۹)

قد تو کجا و قد رعنا ی قیامت این جامه بلندست به بالای قیامت
(همان: ۱۰۷۶)

صائب برای بیان زیبایی و کمال معشوق اغلب او را با گل‌ها، پرندگان و سایر عناصر طبیعی مقایسه می‌کند.

با سمن چون نسبت آن پیکر سیمین کنم؟ بستر گل، خار ناسازست پهلوئی ترا
(همان: ۱۹)

گل اندامی که می‌دادم به خون دیده آبش را چسان بینم که گیرد دیگری آخر گلابش را؟
(همان: ۱۸۸)

در شعر بیدل دهلوی نیز پیکر و قامت معشوق مظهر جمال و کمال است او با استفاده از تشبیهات و استعارات معشوق را به زیباترین و دلرباترین موجودات عالم تشبیه می‌کند. قدح لبریز حیرت گردد و مینا به رقص آید در آن محفل که آن شوخ پری پیکر کند بازی
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۱۴۴)

اگر به گلشن ز ناز گردد قد بلند تو جلوه فرما ز پیکر سرو، موج خجلت شود نمایان
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۱)

کمر باریک نیز از ویژگی‌هایی است که بسیار مد نظر بیدل بوده است و در دیوان اشاره زیادی به آن شده است و باعث می‌شده که شاعر بسیار به آن بیندیشد.

بند بندم فکر آن موی میان در هم شکست نا توانی هر کجا زور آورد زور آزماست
(همان: ۴۲۲)

نقاش ازل تا کمر مو کمران بست تصویر میانت به همان موی میان بست
(همان: ۳۴۶)

سر و صورت

صائب و بیدل علاوه بر اشاره کلی به زیبایی معشوق، چهره و اجزای صورت را هم به تصویر کشیده و توصیف کرده‌اند. روی معشوق سرخ و سفید و لطیف با ابروان کمانی و برابر و چشمانی سیاه و مردم ربا با مژگانی ردیف و بلند ترسیم کرده است و جز این موارد بناگوش سفید معشوق، چانه، غبغب، کاکل، زلف، خال، لب و خنده معشوق از ملاک‌های زیبایی در نظر هر دو شاعر بوده و آنها را در شعر خود توصیف کرده و به کار برده‌اند.

چهره (روی)

در شعر صائب و بیدل زیباترین، لطیف‌ترین و ملیح‌ترین عضو معشوق که محمل تصاویر خیال‌انگیز شاعر قرار گرفته است رخسار اوست. صائب چهره را در زیبایی و سرخی به لعل تشبیه کرده است و بیدل نیز روی محبوب را در درخشندگی به خورشید مانند کرده است. از خط الماسی آن چهره لعلی می‌پرس برق در جانم ازین زرین گیاه افتاده است
(صائب، ۱۳۴۵: ۵۷۰)

حسن شرم آینه داند روی تابان ترا چشم عصمت سرمه‌خواندگرد دامن تو را
(بیدل، ۱۳۴۱: ۶۱)

در عرق زان چهره خورشید سیما روشن است برق چندین شعله وقف کشت انجم کردنش
(بیدل، ۱۳۴۱: ۷۳۹)

چشم و مژگان

تک تک اعضا و جوارح زیبارویان در شعر فارسی دارای ویژگی‌های خاص است و در این میان چشم و مژگان خوب‌روی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. صائب و بیدل در غزلیات خود برای معشوق صفاتی را بر شمرده‌اند که این صفات غالباً بر ردیف و بلند بودن مژگان و سیاهی و مخموری چشمان ناظر است.

مژگان صف آرای تو هم دوش صف حشر ابروی تو هم پله میزان قیامت
(صائب، ۱۳۶۵: ۱۰۷۶)

چشم تو سیه خانه صحرای تجلی خال دهننت مهر نمکدان قیامت
(همان، ۱۰۷۶)

تیغ مژگان به آب ناز دامن می‌کشد چشم مخمورت به خون تاک می‌بندد حنا
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۶)

زلف

زلف یکی از ارکان زیبایی خوبرویان در طول تاریخ ادبیات و فرهنگ ایرانیان بوده است و در اشعار عاشقانه جز کلماتی است که کاربرد فراوانی دارد و زیبایی معشوق را به کمال می‌رساند. «هرگونه آشفتگی و پریشانی زلف معمولاً حالتی را ایجاد می‌کند که آدمی با نظاره آن ملتذذ و فرحمند می‌گردد. این تلذذ گاه به حد آشفتگی دل و پریشانی خاطر کشیده می‌شود.» (قلی زاده، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

از رخس هر حلقه را نعل دگر در آتش است بس که دام زلف او عاشق شکار افتاده است
(صائب، ۱۳۶۵: ۵۶۶)

آن زلف پریشان همه جا فتنه فکنده است هر دام که بینم به تمنای تو افتم
(بیدل، ۱۳۴۱: ۹۷۴)

در اشعار عاشقانه معمولاً زلف معشوق به سیاهی شب تشبیه شده است اما در دیوان بیدل زلف معشوق از سیاهی شب نیز سیاه تر است.

شب با سواد زلف تو زد لاف همسری صبحش به سنگ تفرقه دندان شکست و ریخت
(بیدل، ۱۳۴۱: ۲۷۵)

«بوی خوش زلف عامل آشوب و بیقراری دل‌ها و جذب آنها و جذابیت افزون تر معشوق است» (قلی زاده، ۱۳۸۳: ۱۷۱)

نسیم زلف تو صبحی گذشت از این گلشن هنوز سلسله موج گل جنون خیز است

(بیدل، ۱۳۴۱: ۲۰۵)

کاکل

کاکل در ادبیات فارسی به ویژه در توصیف معشوق، به موهای مجعد و فر روی سر اشاره دارد. این بخش از مو اغلب به عنوان نمادی از زیبایی، جوانی، طراوت و جذابیت معشوق به کار می‌رفته است.

در دور خط تمام شود گیر و دار زلف بیچاره عاشقی که گرفتار کاکل است
(صائب، ۱۳۶۵: ۹۴۱)

به گلشن گر بر افشانند ز روی ناز کاکل را هجوم ناله‌ام آشفته سازد زلف سنبل را
(بیدل، ۱۳۴۱: ۳۷)

ابرو

صائب تبریزی و بیدل دهلوی در غزلیات خود برای ابروی معشوق صفاتی را بر شمرده‌اند که این صفات غالباً برکمانی بودن و کشیدگی (تیغ) ابرو ناظر است و با توجه به این ویژگی‌ها ابروی معشوق را به کمان و تیغ تشبیه کرده‌اند. ابروی معشوق در غزلیات آن دو، معمولاً نسبت به عاشق پرچین است و حالت اخم دارد.

هر کجا آن تیغ ابرو از نیام آید برون می‌کند بی‌جوهری در قبضه پنهان تیغ را
(صائب، ۱۳۶۵: ۴۸)

استخوانم همچو صبح آغوشِ رغبت وا کند گر نشان تیر، آن ابرو کمان سازد مرا
(همان: ۶۴)

از خم ابروی خون ریز تو هر جا دم زند عرض جوهر می‌شود مهر زبان شمشیر را
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۸)

ساده‌دل از کبر دانش، ترش‌رویی می‌کشد جوهر اینجا چین ابرو می‌شود شمشیر را
(همان: ۲۴)

خال

وصف خال معشوق از موضوعات رایج اشعار عاشقانه است. در دیوان صائب و بیدل معشوق زیبا دارای خالی سیاه و دلکش است که بر رخسار سفید او خودنمایی می‌کند، خالی که با ویژگی‌های بی‌رحم و سنگین دل و فتنه‌انگیز معرفی شده است. «خال از دیرباز در میان ایرانیان نشانه‌ی جمال بوده است؛ شاید همین نگرش عمومی زیباشناختی به مقوله «خال» باعث شده است که زنانی که به طور طبیعی از آن بی‌بهره بوده‌اند، از راه‌های مصنوعی به

ایجاد خال بر اندام‌ها و به‌ویژه زیرلب، گونه، میان دو ابرو یا گوشه ابرو و حتی سینه خود روی آوردند و به تقلید خال ساختگی ایجاد کنند.» (شاردن، ۱۳۳۶: ۲۲۰)

بر گل رخسار او آن خال دلکش را ببین بر کف دست سلیمان گر ندیدی مور را
(صائب، ۱۳۶۵: ۳۴)

پیش ازین خالش چنین بیرحم و سنگین دل نبود خط مشکین کرد خاک آلود این زنبور را
(همان: ۳۴)

رنگ خالت سرمه در چشم تماشا می‌کند گرد خطت می‌دهد آینه دل را جلا
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۶)

به کنج ابروی دلدار خال فتنه کمین سیاهپوش سیه خانه‌ای است گوشه نشین
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۰۲۶)

بناگوش

در بین اعضای سر و صورت معشوق، در دیوان شعری دو شاعر کمتر به گوش و بناگوش توجه شاید به دلیل که کمتر در معرض دید است و بناگوش معشوق در غزلیات آنان چون صبح سفید و درخشان است و صفای آن به مطلع سحر تشبیه شده است.

مانند در گوش تو شد تازه و سیراب از صبح بناگوش تو ایمان قیامت
(صائب تبریزی: ۱۰۷۶)

چه سان صفای بناگوش او کنم تحریر اگر نه مطلع فیض سحر دهد کاغذ
(بیدل دهلوی، ۱۳۴۱: ۶۹۴)

لب

در ادبیات برای توصیف لب معشوق خصوصیتاتی از قبیل سرخی، کوچکی و زیبایی را بر شمرده‌اند. صائب و بیدل نیز از همین صفات برای لب معشوق بهره برده‌اند. صائب لب معشوق را به لطافت و سرخی گلبرگ تشبیه می‌کند و بیدل نیز آن را در سرخی به لعل تشبیه کرده اما در بیشتر موارد کاربرد لب به گویایی یا خموشی آن توجه داشته است.

گل نازک سرشتان زود در فریاد می‌آید لبی چون برگ گل باید، لب ساغر مکیدن را
(صائب، ۱۳۶۵: ۲۱۰)

عمریست درسم از لب لعل خموش تست یعنی شنیده‌ام سخن ناشنیده را
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۱۱)

از دیگر ویژگی‌های لب معشوق خندان بودن او است خنده شکرین، مستانه و نمکین از صفات آن است.

ز شکر خنده پنهان گل، بلبل برد لذت خمار آلود داند قدر این جام لبالب را

(صائب، ۱۳۶۵: ۱۷۹)

هر کجا لعل تو رنگ خنده مستانه ریخت از خجالت آب گوهر چون می از پیمانه ریخت
(بیدل، ۱۳۴۱: ۳۵۹)

ای لعل یار ضبط تبسم مروت است تا نشکنی به خنده نمکدان آفتاب
(همان: ۱۳۹)

زنخدان

در گذشته داشتن زنخدان از ویژگی‌های مثبت معشوق به حساب می‌آمده و یکی از نشانه‌های زیبایی او به شمار می‌رفته است. در غزلیات صائب و بیدل به سبب و چاه تشبیه شده است. می‌برم گوی سعادت از میان عاشقان بر سر بالین گر آن سبب ذقن باشد مرا
(صائب، ۱۳۶۵: ۷۳)

خوشا همسایه منعم که لعل آبدار او ز آب زندگی لبریز دارد چاه غبغب را
(همان: ۱۷۹)

سیبی از باغ خیال آن زنخدان کنده‌ام تا ابد لب می‌گزم از شرم و دندان می‌کنم
(بیدل، ۱۳۴۱: ۸۵۴)

عرق نشسته بر چهره

یکی از مواردی که باعث زیبایی معشوق می‌شود عرق نشسته بر چهره اوست. تا شد عرق افشان گل رخسار تو چون ابر کردند گهرها چو صدف باز دهان‌ها
(صائب، ۱۳۶۵: ۴۰۲)

از صفای عارضت جان می‌چکدگاه عرق وز شکست طره‌ات دل می‌دمد جای صدا
(بیدل، ۱۳۴۱: ۱۶)

۴. نتیجه‌گیری

صائب تبریزی و بیدل دهلوی، دو قطب درخشان آسمان شعر سبک هندی، هر یک با زبانی خاص و نگاهی منحصر به فرد به عشق، عاشق و معشوق پرداخته‌اند. باید گفت خلاف دیدگاه برخی صاحب نظران که اشعار صائب را خالی از هر نوع لطف و گیرایی می‌دانند، دیوان صائب تبریزی مملو از مضامین گوناگون به ویژه مضامین غنایی و غزل‌های زیبای عاشقانه است، صائب به عشق اعتقاد دارد و آن را گوهر یگانه آفرینش می‌داند که هر چیز غیر آن در این هستی بی ارزش است و هر زندگی بدون آن پایان پذیرد تلف شده است. در اشعار بیدل دهلوی نیز، اگرچه عشق عرفانی و الهی جایگاه ویژه‌ای دارد و او شاعری عارف‌مسلک است، اما نشانه‌هایی از عشق زمینی و توجه به معشوق مادی نیز دیده می‌شود و شاید دلیل اینکه به ابعاد عاشقانه اشعار بیدل کمتر توجه شده، زبان و مفاهیم بسیار پیچیده و رمزآلود دیوان

او است که تفسیر دقیق برخی از اشعار او را نیازمند دانش عمیق از عرفان و فلسفه اسلامی کرده و باعث شده است که بسیاری از پژوهشگران، بیشتر بر روی ابعاد عرفانی اشعار بیدل تمرکز کنند.

اگر چه هر دو شاعر، عشق را نیرویی الهی و کمال‌بخش می‌دانند، اما در توصیف معشوق و رابطه با او تفاوت‌های ظریفی دارند. صائب در بررسی احوال معشوق به اوصافی نظیر خودنما، بی‌نیاز، صبور، بی‌توجه به عاشق، تندخو و... اشاره می‌کند و در دیوان بیدل نیز معشوق با ویژگی‌هایی چون نا‌مهربان، به خود نازیدن و فخر فروش، فریبکار، فتنه‌گر و فریبکار توصیف شده است و ویژگی بی‌مهری، سنگدل بودن، غرور و محجوب و باحیا بودن در دیوان دو شاعر مشترک است.



کتابشناسی

بیدل، میرزا عبدالقادر (۱۳۸۶)، *دیوان غزلیات بیدل دهلوی*، (ج ۱، ۲ و ۳) با مقدمه و ویرایش محمد سرور مولایی، تهران: علم.

بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۴۱)، *دیوان اشعار*، نسخه چاپی جلد ۱، افغانستان: دیوهنی وزارت و دارالتألیف.

حافظ شیرازی، محمد (۱۳۷۹)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران: یاسین. خادمی، سمیه؛ جوانی، حجت‌الله (۱۳۹۳)، «آموزه عشق عرفانی نزد بیدل دهلوی»، *فصلنامه عرفانیات در ادب فارسی*، شماره ۱۹، صص ۶۰-۳۹.

روزبه، محمدرضا (۱۳۹۰)، «تحلیل ماهیت معشوق و سیر تحول آن در اشعار قیصر امین پور»، *فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی*، سال چهارم- شماره اول، صص ۳۰۸-۲۹۱.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۴)، *دو قرن سکوت*، تهران: موسسه احمد علمی.

شاردن، ژان (۱۳۳۶)، *سیاحت‌نامه*، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۳)، *انواع ادبی*، چاپ دوم، تهران: فردوس.

صائب تبریزی، محمد علی (۱۳۶۵)، *دیوان اشعار*، ج ۱ و ۲، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.

عبدالحمید اسیر، محمد (۱۳۸۵)، *اسیر بیدل*، تهران: عرفان/

عبدالعلی‌زاده، رقیه؛ فرضی، حمیدرضا؛ مسرت، مهین (۱۴۰۲)، «بررسی سیمای معشوق در دیوان عبدالرحمن جامی»، *فصلنامه بهارستان سخن*، سال بیستم، شماره ۵۹، صص ۶۰-۴۳.

فرجی فر، شیماء؛ خدیور، هادی (۱۳۹۱)، «ناز و نیاز در ادبیات غنایی فارسی با تکیه بر غزلیات سنایی، حافظ و وحشی بافقی»، *فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی*، شماره ۱۳، ۱۹۲-۱۷۷.

قراگوزلو، محمد (۱۳۸۶)، *چنین گفت شیخ عطار*، تهران: نگاه.

قلی‌زاده، حیدر (۱۳۸۳)، *زلف و تعابیر عارفانه و عاشقانه آن در شعر فارسی، نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، شماره ۱۹۲، صص ۱۹۰-۱۴۹.

مختاری، محمد (۱۳۷۸)، *هفتاد سال عاشقانه تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر و گزینه شعر دویت شاعر ۱۳۰۰-۱۳۷۰*، تهران: تیراژه.

مدرس زاده، عبدالرضا (۱۳۸۷)، ویژگی‌های بنیادین غزل‌های میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، سال چهارم، شماره ۱۰، صص ۱۶۴-۱۳۹.

مدی، ارژنگ (۱۳۷۱)، *عشق در ادب فارسی از آغاز تا قرن ششم*، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- مؤتمن، زین العابدین (۱۳۷۱)، *نظریه نگارنده راجع به صائب*، محمدرسول دریاگشت، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۱)، *یادی از صائب*، محمدرسول دریاگشت، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.
- نسفی، عزیزالدین (۱۳۵۹)، *کشف الحقایق*، به اهتمام احمد مهدوی دامغانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واحد دوست، مهوش (۱۳۸۹)، ویژگی‌های بنیادین غزل‌های میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، *فصلنامه مطالعات شبه قاره*، دوره دوم، شماره ۵، صص ۱۴۶-۱۲۵
- نوروزعلی، زینب (۱۴۰۱)، «تطبیق کهن‌الگوهای صورمثالی در سعادت‌نامه استرآبادی و ساقی‌نامه ترشیزی بر اساس نظریه یونگ»، *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادب فارسی*، شماره ۵۲، صص ۴۹۲-۵۱۲
- نوروزعلی، زینب (۱۴۰۱)، «مقایسه دو منظومه سعادت‌نامه استرآبادی و ساقی‌نامه ظهوری از منظر معناشناسی اعداد»، *مطالعات ادبیات تطبیقی*، شماره ۶۱، صص ۱۲۰-۱۰۳
- یثربی، یحیی (۱۳۸۴)، «جایگاه شریعت در قلمرو عرفان»، *فصلنامه کتاب نقد*، شماره ۳۵: ۱۲۸-۹۳
- یغمایی، حبیب (۱۳۷۱)، صائب، محمدرسول دریاگشت، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.

A Comparative Study of the Representation of Love, the Lover, and the Beloved in the Poetry of Saib Tabrizi and Bidel Dehlavi

*Shahnaz Zarrinkhat^۱ - Zahra Vakili^۲

^۱. Ph.D. in Persian Language and Literature, Instructor of Elementary Education, Farhangian University

^۲. M.A. Student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Payam Noor University, Yazd Center. Email: Zahravakili779@gmail.com

Article Info (۱۱۹-۱۴۳)

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

۰۱/۰۵/۲۰۲۴

Accepted:

۲۱/۰۸/۲۰۲۴

Keywords:

Lyrical Poetry

Mysticism

Indian Style

Comparative

Literature

Love is a central theme in many of the world's literary works and a fundamental topic in Persian literature, especially in lyrical poetry. It is a passionate subject that poets, writers, and thinkers throughout human history have consistently explored. Among these figures, Saib Tabrizi and Bidel Dehlavi, two great poets of the Indian style, also paid attention to this key element and its constant companion, the beloved, in their poetry collections. This descriptive-analytical article aims to compare the ghazals of these two poets, examining their views on love and the characteristics of the beloved, both physical and moral. The findings reveal that, despite Saib Tabrizi's Divan being known for its proverbs and sayings, he perceives love as flowing through all elements of existence and the natural world, making it a significant topic in his poetry. In contrast, Bidel's ghazals are framed within the concepts of mysticism, ethics, and philosophy, with some ghazals containing only one romantic verse. The love expressed in most of Bidel's works is often mystical and divine.
